



1در آن زمان، هیروودیس پادشاه دست ستم بر برخی از افراد کلیسا دراز کرد. 2به دستور او یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشتند. 3و چون دید این کار یهودیان را خشنود ساخت، گامی فراتر برداشت و پطرس را نیز گرفتار کرد. این در ایام عید قَطیر رخ داد. 4. هیروودیس پس از گرفتار کردن پطرس، او را به زندان انداخت و چهار دسته چهار نفری را به نهبانی او برگماشت. و بر آن بود که پس از عید پَسِخ، او را در برابر همگان محاکمه کند. 5. پس پطرس را در زندان نگاه داشتند، اما کلیسا با جدیت تمام نزد خدا برای او دعا می‌کرد. 6. شب قبل از روزی که هیروودیس قصد داشت پطرس را به

محاکمه بکشد، او به دو زنجیر بسته و میان دو سرباز خفته بود، و نگهبانان نیز مقابل در زندان پاس می‌دادند. 7. ناگاه فرشته خداوند ظاهر شد و نوری در درون زندان درخشید. فرشته به پهلوی پطرس زد و او را بیدار کرده، گفت: «زود برخیز!» در دم زنجیرها از دستهایش فرو افتاد.

8فرشته به او گفت: «کمرت را ببند و کفش به پا کن.» پطرس چنین کرد. سپس فرشته به او گفت: «ردایت را بر خود بپوش و از پی من بیا» پس پطرس از پی او از زندان بیرون رفت. اما باور نمی‌کرد که آنچه فرشته انجام می‌دهد، واقعی است، بلکه گمان می‌کرد رویا می‌بیند. 10. آنها از نگهبانان اول و دوم گذشتند و به دروازه آهنینی رسیدند که رو به شهر باز می‌شد. دروازه خود به خود مقابل ایشان گشوده شد. پس بیرون رفتند و چون به انتهای کوچه رسیدند، ناگاه فرشته ناپدید شد. 11. ناگاه پطرس به خود آمد و گفت: «اکنون دیگر یقین دارم که خداوند فرشته خود را فرستاده و مرا از چنگ هیروودیس و آنچه قوم یهود در انتظارش بودند، رها کرده است.»

هفته گذشته، اخبار وحشتناکی از سوی ایران دوباره به دست آمد. سه جوان، در اوج خوش بختی عمر خود، اعدام شدند. مرگ وحشتناک است! هنگامی که یک فرد جوان می‌میرد، حتی بدتر از آن است. اما اگر یک جوان توسط دولت یا جامعه محکوم به مرگ شود، بدترین از همه است. در ساعات آخر زندگی خود، حکم به مردم می‌گوید که زندگی برای آنها غیر قابل قبول است؛ او برای جامعه خطرناک است یا او بی ارزش است. عیسی علیه مرگ است او به دنیا آمد تا مرگ را شکست دهد. بنابراین، مرگ همیشه برابر عیسی مبارزه می‌کند. در این جنگ، مرگ با ابزارهایی که می‌تواند بهترین استفاده کند، مبارزه می‌کند. با تهدید، شمشیر، شکنجه، زندان و مرگ. عیسی خودش از جام مرگ نوشید و غسل تعمید سنگین مرگ را تجربه کرد. عیسی حتی تأکید می‌کند که مسیحیان باید از آزار و شکنجه به ویژه رنج ببرد. مهم است که همه چیز را بدانیم تا ایمانداران از خدا بی بهره نباشند. به خصوص در میان رنج و مرگ، مسیحیان می‌دانند که خدا به ویژه نزدیکترین است. در خطبه امروز ما، در یک جمله پیام را دریافت می‌کنیم که یعقوب، برادر عیسی، توسط هیروودیس کشته شده است. او یکی از معروفترین مسیحیان در کلیسای اولیه بود. در نهایت مرگ یعقوب به طور غیرمنتظره و بدون حسادت رخ داد. لوقا کاملاً گزارش می‌دهد که هیروودیس این کار را انجام داده است چون اومی خواست، این کار را به نفع یهودیان می‌کرد. بدون بیان نفرت از خشم، لوقا این اتفاق را گزارش کرد. بدون هیچ ارزوی مجازات فقط با اطلاعات گفت که یعقوب، رهبر پیشین کلیسای اول، با شمشیر کشته شد. در نتیجه می‌توانید تصور کنید که مسیحیان به خوبی با وضعیت آزار و اذیت آشنا بودند. بنابراین مرگ یعقوب احتیاج به توضیح بیشتر ندارد. البته آزار و اذیت چیزی نیست که شما می‌توانید برای خود یا شخص دیگری آرزو کنید. اما با وجود این اذیت، ما مسیحیان در مورد آن می‌دانیم. این به زندگی مسیحیان در این جهان متعلق دارد. این نیز بخشی از زندگی فرزندان خدا است. خداوند به این اذیت اجازه می‌دهد. خدا در برابر قدرت مبارزه نمی‌کند چون او با استفاده از قدرت برعلیه قدرت کار نمی‌کند. او همچنین به ما مسیحیان اجازه می‌دهد تا در این دنیا رنج بکشیم. همان رنج حتی یک ویژگی خداوند ما عیسی مسیح است. پولس در ۲ قرنتیان ۴، ۱۰ می‌نویسد: "همواره مرگ عیسی را در بدن خود حمل می‌کنیم تا حیات عیسی نیز در بدن ما ظاهر شود." در نشانه صلیب ما مسیحیان در این دنیا زندگی می‌کنیم.

و از این رو، قدرت سیاسی را استفاده نمی کنیم تا قویتر و بزرگتر شویم. برعکس، ما مصایب عیسی را در بدن خود حمل می کنیم و به همین دلیل بارها توسط شیطان مورد شکنجه، رنج و ناامیدی قرار گرفته ایم. حال، خدا یک اشعه از امید به ما می دهد با این اشعه ما دوباره می توانیم ببینیم که یک زندگی دیگر از تجربه دنیا وجود دارد، یک اشعه که بیشتر از شر و مرگ است! با مثل: استفان می تواند فرشتگان در آسمان را کوتاه مدت قبل از مرگش ببیند. و همچنین مسیحیان امروز در زمان ما که در زندان بودند و آنجا شکنجه کشیدند، اما با وجود تمام آزار و اذیت آنها همیشه شهادت دادند چگونه خدا در یک راه فوق العاده نزدیک بود، به طوری که آنها حتی می توانند از یک زمان پر از برکت در زندان صحبت کنند. و این دقیقا همان چیزی است که ما در خواندن کتاب مقدس امروز می بینیم. در وسط یک وضعیت کاملا نا امید کننده، خدا ما را نشان می دهد، مرگ با شهادت وحشتناکی است که می تواند در همه جا در جهان شنیده و دیده شود بسیار متقاعد کننده است. و با این حال خدا ذهن ما را به اینجا و آنجا معطوف می کند، که او آنجاست. که او ما را می شناسد و برای ما ایستادگی می کند!

خداوند نمی خواهد ما به باور های قانع کننده ای از مرگ ایمان بیاوریم، بلکه باید استدلال های قانع کننده ای داشته باشیم که عیسی قبل از چشم ما رستاخیز شده است و زنده است. در این آیات ما شاهد این هستیم که خدا به پطرس، به کلیسای اورشلیم و به ما چنین اعتقادی می دهد. زمانی که پطرس در زنجیرهایش بود، می دانست در هر صورت یا هر چیز دیگری برای او وجود ندارد. در چنین زمانی ما متوجه می شویم که ما هیچ راهی نداریم و هیچ توانایی در کار نیست. بطور انسانی، پطرس در پایان شب با زنجیر بسته شده بود و در پشت چهار درب قفل شده بود. او قبلا این را می دانست. هیروودیس او را تنها در آنجا نگه داشته بود، زیرا زمان جشن یهودیان بود. هنگامی که این زمان تمام می شود، نگهبانان جسم او را جمع می کنند و پس از آن باز خواهد گشت. می توان گفت که با مرگ پایان می یابد. و پطرس چه کار کرد؟ او در خواب بود! من می خواهم چنین آرامش داشته باشم. در چنین شرایطی با وجود زنجیرهای متصل شده و با وجود این که منتظر مرگ است، او فقط خوابید. چنین ایمانی را، پطرس از عیسی یاد گرفته، تنها یک هدیه از خداست. روز قبل، پطرس می خواست که به سوی دریا برود. ما می دانیم که در پایان این داستان او افتاده است! او شکست خورد! و بعد او در زندان بود. اکنون در مورد قدرت خداوند می داند. پطرس تنها از قدرت خداوند آگاه است و در این آگاهی استراحت می کند. (و خدا در خواب به او فرمان می دهد.) در نظر انسان همین نگهبانان بعدها، پطرس را به مرگ می رسانند. من می خواهم چنین آرامش را داشته باشم، حتی وقتی که چیزهایی در زندگی من مانند دیوارهای زندان هستند و زمانی که بسیاری از مشکلات که من را ناراحت می کنند، مانند زنجیری روی دست و پایم هستند. و وقتی به پایان می رسد، من معتقدم که متن ما می خواهد فقط به ما بگوید. اگر وضعیت نا امید کننده است، اگر دیوارها و زنجیرهای شیطان می خواهند ما را به زمین بسپارند، بدانیم خدا وجود دارد و فرشتگان خود را می فرستد. همیشه نمی توانیم پایان شاد را در داستان زندگی مان ببینیم. گاهی اوقات "پایان خوش" باید به چشمان ما بسته شود. این پایان خوش تنها زمانی که ایماندار به بازوهای خدا وارد شده است، تجربه می کند و او نهایت راحتی را می تواند دریافت کند. بسیاری از مردم نمی توانند درک کنند چگونه خدا می تواند از آنها محافظت کند. اگر چیزهای بد اتفاق می افتند، آنها می گویند که خداوند شکست خورده است، یا خداوند آنها را دوست نداشت یا حتی وجود ندارد. افرادی که تنها در پشت دیوارهای زندان دلسوزی نداشته اند، و هم یک پرتو امید نداشته اند، دلیل این که چرا پطرس نجات پیدا کرد، این است: مردم بیشتر باید ایمان را که در برابر مرگ ایستاده را بشناسند. پطرس نیاز به بازگشت به کلیسا و نیاز به شهادت زنده برای آن است، که خدا زندگی می کند و کلیسای خود را تماشا می کند، این کلیسا در آن زمان چه کار کرد؟ در میان ناامیدی، آنها تنها کارهایی را انجام می دهند که مسیحیان می توانند انجام دهند. آنها دعا کردند و خدمات مراسم را انجام دادند. هنگامی که یعقوب اعدام شد و زمانی که معلوم شد که پطرس نیز در زندان بود، به این معنا است که، کلیسا به حالت پیش از مرگ رسید، از نظر گفته انسانی، این روشن بود. پطرس، مهمترین مرد در کلیسا بود، او نیز پس از مدت کوتاهی اعدام خواهد شد. این بسیار روشن بود. و در این وضعیت، کلیسا آنچه را که ایمانداران برای هزاره ها انجام داده اند انجام داده اند. آنها در دعا کردند. این کار بسیار قابل توجه است که آنها به بی ثباتی، غم و اندوه غرق نمی شوند، بلکه آنچه را که مسیحیان نیاز دارند انجام می دهند. آنها دعا می کنند آنها دعا می کنند و می دانند که خدا راه را به نحوی باز می کند. این احتمال وجود دارد که در این زمان مسیحیان نه تنها دعا می کردند، بلکه شام آخر مقدس را نیز دریافت کردند. آنها بدن و خون مسیح را در همان وضعیت دشوار خوردند تا تقویت شوند. و چگونه ما امروز انجام می دهیم؟ ما از آزار و اذیت مستقیم رنج نمی بریم. ما نباید با این کار اشتباه کنیم که در مقایسه آزار و شکنجه مسیحیان اینجا در آلمان با آزار و اذیت مسیحیان جهانی که سال به سال بدتر می شود. ما می توانیم در آلمان با صلح زندگی کنیم و در صلح مراسم عبادت انجام کنیم. با این وجود ما می توانیم بگوییم که شیطان هم فعالانه علیه کلیسا در آلمان است و می خواهد ایمان ما را در اینجا تضعیف کند. و این دقیقا همین است که ما به شدت به حفاظت از خدا نیاز داریم و کلیسا در سراسر جهان

نیاز دارد. ما هنوز هم این کار را انجام می دهیم که کلیسا قدیمی هم انجام داد؛ و آن دعا است. ما هرگز نمی دانیم چه پیش می آید و چه چیزی برای زندگی ما اتفاق می افتد. با نشان مصلوب شدن مسیح که در غسل تعمید گرفتیم، و با بدن و خون مسیح در ما، ما دعا می کنیم. و ما به طور جدی بر این باوریم که خداوند می تواند در میان ما چیزهای شگفت انگیزی هم انجام دهد. در طول دعا خواندن کلیسا در آن زمان، ما به زودی یاد می گیریم که چگونه خدا به طور معجزه آسایی کل کلیسا را می تواند محافظت کند. هیچ کس در این جامعه کوچک به طور جدی انتظار ندارد که پطرس همان شب به همان خانه برساند. آنها نماز می خواندند، در طول نماز، پطرس به خانه می آید. مردم در کلیسا دیدند که خدا واقعا وجود دارد، و از کلیسا مراقبت می کند و حتی مستقیما به نماز پاسخ می دهد. و چه اتفاقی برای پطرس افتاد؟ او توانست انجیل را برای چندین سال به مردم برگرداند. اما نه چندان سال بعد، او هنوز آنچه را که اتفاق افتاده است، و آن چیزی بود که در آن شب انتظار می رفت. پطرس در پایان زندگی خود اعدام شده است. آیا شیطان در نهایت برنده شد؟ در هیچ موردی: آیا ما فقط در این زندگی به مسیح امیدوار خواهیم بود؟ ما فقیرترین انسانها بودیم؟ پولس اینجوری گفت. در هر مسیحی که هنوز هم در حال زندگی است و یا ایمان خود اعلام کنند. از آنجا که هنوز بسیاری از افرادی که این را نمی دانند وجود دارد، ما نیز در اینجا هستیم و می خواهیم ایمانمان را زنده نگه داریم و موعظه کنیم. آمین.